

پیامدهای اعطای قانونی حق رأی به زنان در دوره‌ی پهلوی دوم در مسیر تغییر اجتماعی

فروش فخرار(نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

farnoushfakhar@gmail.com

محمد جلالی

دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

M_jalali@sbu.ac.ir

چکیده

از دید جامعه‌شناسان قانون بیش از هر چیز پدیده‌ای اجتماعی است که در بطن جامعه متولد می‌شود، رشد می‌کند و توسعه می‌یابد. این پدیده بر ساخته اجتماع همواره در مسیری هم‌سو با جامعه خود حرکت نمی‌کند؛ بلکه در مواردی در نسبت با جامعه خود توسعه‌یافته تلقی می‌شود و در پی تحقق تغییر اجتماعی است؛ با این حال میزان کامیابی آن در نیل به تغییرات مورد نظر محل تأمل فراوان است و زمینه بروز نظریات متعددی را فراهم نموده است. به همین جهت ضروری است قانونی توسعه‌یافته در بستر جامعه ایران مدنظر قرار گیرد و آثار آن بررسی گردد. در همین امتداد پرسش اصلی تحقیق کنونی تحلیل اثرگذاری اعطای قانونی حق رأی به زنان در دوره‌ی پهلوی دوم در مسیر تحقق تغییر اجتماعی است. در سال ۱۳۴۱ به موجب اصول انقلاب سفید حق مشارکت در ساحت زندگی سیاسی از طریق استقرار حق رأی و شرکت در انتخابات برای زنان مستقر گردید. نتایج تحقیق کنونی نشان می‌دهد این قانون در ارتقای جایگاه سیاسی زنان توفیق چندانی حاصل نکرده است. قانون مذکور تنها در میان برخی از زنان شهرنشین و تحصیل کرده مورد توجه واقع شده و در میان عموم زنان فاقد اهمیت بوده است. به بیان دیگر اعطای قانونی حق رأی به زنان به دلیل عدم اعتنای کافی به عرف‌ها و ارزش‌های اجتماعی چندان در تحقق تغییر اجتماعی کامیاب نبود. این نکته تاییدی بر نظریات قائل بر نقش پیش‌رو و پیرو قانون در نسبت با تغییر اجتماعی است که کنش‌گری موثر قانون در مسیری فراتر از جامعه را منوط به پیروی نسبی از عرف‌های دیرینه می‌سازد.

واژگان کلیدی: اعطای قانونی حق رأی به زنان، دوره‌ی پهلوی دوم، تغییر اجتماعی، نقش پیش‌رو و پیرو قانون، جامعه‌شناسی حقوق

ارتباط میان دو مفهوم قانون و تغییر اجتماعی همواره موجد نظریاتی درخصوص ماهیت تاثیر و تاثر متقابل آنان بوده است. از میان این نظریات برخی بر تبعیت محض قانون از دیگر مولفه‌های اجتماعی و برخی دیگر بر خودمختاری قانون از مولفه‌های مذکور تاکید می‌کنند. افزون بر این نظریه سومی نیز مطرح می‌شود که قانون را واجد نقشی هم‌زمان در پیش‌برد تغییرات و پیروی از آن‌ها می‌داند. با این همه لازمه پذیرفتن تام یکی از نظریات مذکور، پای بر زمین نهادن و مشاهده آن در عالم واقع است که با بررسی موردی قوانینی که در پی تغییر اجتماعی بوده‌اند محقق می‌شود. از چشم‌گیرترین نمونه‌های قوانین پیش‌رو می‌توان به قوانین مرتبط با زنان در دوره‌ی محمدرضاشاه پهلوی در بازه زمانی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ش. اشاره کرد؛ دوره‌ای که از آن با عنوان مدرنیزاسیون یا نوسازی در تاریخ ایران یاد می‌شود و در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی نقطه اوج خود را متجلی می‌سازد. جنبه‌ای از این طرح نوسازی به‌صورت ترسیم چهره‌ای مدرن از زن ایرانی نمایان می‌شود که مقصود از آن جایگاه برابر زنان با مردان در خانواده و راه‌یابی آن‌ها به اجتماع به‌سان زنان غربی بوده است. تاریخ گواهی بر این نکته است که حاکمیت پهلوی از ابزار قانون در جهت تغییر عرف‌های مرسوم در نهان جامعه که در تعارض با چهره‌ای مدرن از زن ایرانی بوده‌اند بهره برده است. این درحالی است که پازل اجتماع محدود به زنان مذکور نبوده و دیگر قطعات آن شامل افرادی می‌شد که به‌دلیل آگاهی و سطح آموزش اندک و مقررات عرفی نهادینه‌شده در جهانی سیر می‌کردند که تاروپود آن با خواسته‌های متفاوتی درهم‌تنیده بود. به‌همین سبب است که قوانین استقرار یافته در این دوره در نسبت با جامعه مورد هدف خود نقشی پیش‌رو ایفا می‌کردند.

در این مسیر امواج پیش‌گامی قانون به حوزه اجتماعی زیست زنان سرازیر شده و حاکمیت با اعطای حق رأی به آنان در سال ۱۳۴۱ حیاتی وزین در حیطه امور سیاسی به نیمی از جامعه می‌بخشد. اگرچه اعطای این حق قانونی در عالم نظر حاصل‌شدن دستاوردهای مشهودی را برای زندگی زنان نوید می‌دهد، نگرستن به اثرگذاری آن در حیطه عمل، یافته‌های دیگری را نمایان می‌سازد. در همین امتداد پرسش اصلی تحقیق کنونی، یافتن ردپای اثرگذاری اعطای قانونی حق رأی به زنان در دوره‌ی محمدرضاشاه پهلوی در مسیر تحقق تغییر اجتماعی است. به‌منظور یافتن پاسخی برای پرسش مذکور در گام نخستین از روش توصیفی-تحلیلی بهره گرفته می‌شود و سپس با کمک روش تحقیق کیفی به مصاحبه با متخصصان این حوزه پرداخته شده و نتایج آن با روش تحلیل مضمون مورد واکاوی قرار می‌گیرد. به‌منظور مشاهده اثرگذاری حقیقی و همه‌جانبه قانون مذکور لازم است در وهله اول وضعیت اجتماعی زنان، خواسته آن‌ها و دیدگاه‌های اجتماعی رایج نسبت به جایگاه آنان تبیین شود. ثمره عملی این بررسی، ترسیم دیدی روشن نسبت به بستر نقش‌آفرینی این قانون است. در ادامه اثرگذاری اعطای حق قانونی مزبور در مسیر تغییرات اجتماعی تبیین می‌گردد.

۱- تعامل میان قانون و تغییر اجتماعی

پیوند میان قانون و تغییر اجتماعی همواره موجد پرسشی بنیادین درخصوص ماهیت ارتباط میان آن دو و فاعلیت یا انفعال قانون در ارتباط با تغییرات اجتماعی بوده است؛ ارتباطی که می‌تواند در سه قالب اصلی ظهور پیدا کند. حالت اول هم‌سو بودن قانون با تغییرات اجتماعی و عرف‌های موجود در جامعه است؛ در حالی که حالت دوم قائل به حرکت توسعه‌یافته قانون و چندین گام فراتر رفتن آن نسبت به سنت‌های ریشه‌دار در اجتماع است. در این زمینه حالت سومی نیز قابل‌تصور است که مطابق با آن، قانون چندین گام عقب‌تر از سنت‌های اجتماعی حرکت کرده و در نسبت با جامعه خود عقب‌مانده در نظر گرفته می‌شود. در همین جهت از سوی نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی حقوق دیدگاه‌های متفاوتی درخصوص نقش‌آفرینی موثر قانون در ارتباط با تغییر اجتماعی ارائه شده است. دیدگاه ابتدایی قانون را ابزاری برای مهندسی اجتماعی در نظر گرفته که به‌واسطه آن می‌توان یک تحول اجتماعی

برنامه‌ریزی شده را شکل داد. نظریه‌پردازان طرفدار این دیدگاه، قانون را به‌عنوان وسیله‌ای مطلوب و اغلب موثر برای ایجاد تغییرات اجتماعی در زمینه رفتارها و ارزش‌های دیرینه می‌دانند. (Evan, 1980: 555; Vago & Barkan, 2017: 209)

نظریه دوم بیان می‌کند قانون متغیری وابسته است که از رهگذر اعتقادات و نظریه عمومی جامعه شکل می‌گیرد و تغییرات قانونی بدون تغییرات اجتماعی پیشینی امکان‌پذیر نخواهند بود. (Livingstone & Morison, 1990: 5-6) در این خصوص دیدگاه سومی شایان توجه است که مطابق با آن قانون در مواجهه با پدیده تغییر اجتماعی واجد نقشی دوگانه بوده و در امتداد نقش پیش‌روی خود در ایجاد تغییرات، در مواردی گریزی از پیروی از تغییرات حاصل‌شده از طریق دیگر مولفه‌های اجتماعی ندارد. (Timasheff, 1939: 330) به بیان دیگر این دیدگاه حلقه‌ی اتصال دو نظریه‌ی پیشین بوده که در جهت یافتن راه میانه و معتدلی مابین آن دو عمل می‌کند. در همین امتداد به‌منظور یافتن نظریه مناسب از میان دیدگاه‌های پیشین ضروری است برخی از قوانینی در پی تحقق تغییر اجتماعی بوده‌اند بررسی شود. به همین جهت اعطای قانونی حق رأی به زنان در سال ۱۳۴۱ و اثرات آن بر تغییر اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲- ترسیم موقعیت زنان در دوره‌ی پهلوی دوم؛ از گستره واقعیت تا عرصه نگرش

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی جامعه ایرانی در معرض یک برنامه مدرنیزاسیون دولتی قرار می‌گیرد که روابط اقتصادی، نهادهای اجتماعی و قالب‌های فرهنگی کشور را متأثر می‌سازد و از ابزار قانون در این امتداد بهره می‌گیرد. (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۱۳۷) لیکن جایگاه حقیقی زنان پیش از تصویب این قوانین، فاصله شگرف آن‌ها از حمایت‌های قانونی مذکور را نشان می‌دهد. مبرهن است که مشاهده تأثیرگذاری قانون در گرو نگرستن به موقعیت اجتماعی زنان و دیدگاه‌های رایج نسبت به آن‌ها پیرامون استقرار این برساخت اجتماعی است.

۲-۱. نگاهی بر اصلاحات قانونی مرتبط با زنان در دوره‌ی پهلوی اول

پیش از ورود به بحث اصلی ضروری است که در ابتدا پیشینه دوره‌ی تاریخی پهلوی دوم که شامل اصلاحات قانونی دوره‌ی رضاشاه پهلوی است، آشکار گردد؛ زیرا نخستین تلاش‌ها در جهت مدرن‌سازی جایگاه زنان ایرانی در بازه زمانی مذکور بازتاب می‌یابد. در این دوره تحول در وضعیت زنان در سه حوزه اصلی اتفاق افتاد. حوزه نخستین شامل تغییراتی اندک در قوانین مربوط به خانواده بود که مطابق با آن دادگاه‌های مذهبی غیررسمی ملغی شده و دادگاه‌های مدنی جایگزین آن شدند. در حقیقت ازدواج‌ها چه موقت و چه دائم باید در وزارت دادگستری و در محاضر رسمی به ثبت می‌رسیدند. علاوه بر این دارابودن حداقل سن ۱۵ سال برای زنان و ۱۸ سال برای مردان در جهت ازدواج ضروری شمرده شد؛ اقدامی که به‌نظر می‌رسد مورد پذیرش جامعه قرار نگرفته و عده زیادی از مردم فارغ از مجازات‌های احتمالی همچنان به شیوه سنتی زندگی کرده و مایل به تغییر در زندگی روزمره خود نبودند. (حاتمی، ۱۳۹۹: ۱۱-۱۳) حوزه‌ی دیگر تغییرات، گسترش فرصت‌های آموزشی برای زنان با تصویب لایحه‌ای در سال ۱۳۱۳ به‌منظور تأسیس دانش‌سرای تربیت معلم در مجلس بود که متعاقب آن میزان مدارس دخترانه به‌شکل چشم‌گیری افزایش یافت. سومین محدوده تغییرات نیز صدور فرمان کشف حجاب مورخ سال ۱۳۱۴ بود که واکنش‌های ناهمسانی را در بطن جامعه برانگیخت. (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۹۶-۹۸) با این حال با وجود تلاش‌های مذکور در جهت مدرن‌سازی موقعیت زن ایرانی همچنان نقش او به خانه‌داری و مادری تقلیل یافته بود؛ تا اندازه‌ای که از دید برخی از اندیشمندان، زنان بایستی از انجام برخی کارهای دشوار ممنوع بوده تا آسایش روانی بیشتری برای تربیت اولاد داشته باشند. (سلیمانی، ۱۳۱۵: ۱۲-۱۵) اگرچه با درنظرگرفتن سطح آگاهی موجود در این دوره وجود چنین دیدگاهی امری شگفت‌آور محسوب نمی‌شود اما دوام‌یافتن آن در دوره‌ی محمدرضاشاه امری جالب توجه به شمار می‌آید.

۲-۲. جایگاه اجتماعی زنان در دوره‌ی پهلوی دوم

مقصود از تحلیل وضعیت اجتماعی زنان در دوره‌ی پهلوی دوم، مشاهده‌ی نقش‌آفرینی زنان در ساحت زندگی جمعی نظیر اشتغال، آموزش و میزان آگاهی آنان از حقوق سیاسی خود و نهادهایی است که در حیطه توسعه موقعیت اجتماعی زنان به فعالیت

می‌پرداختند. در واقع از میان زنانی که در چارچوب محیط زندگی خانوادگی خود محصور شده بودند، برخی موفق به ورود به اجتماع و بهره‌مندی از توسعه مناسبات آموزشی شدند. در سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۳ مطالعاتی تطبیقی توسط سازمان زنان ایران در خصوص موقعیت اقتصادی-اجتماعی زنان شاغل در شهرهای تهران، قزوین و کاشان انجام شد و به تحلیل شرایط کار، آگاهی اجتماعی و میزان استقلال زنان کارگر در این شهرها پرداخت. داده‌های این تحقیق نشان می‌دهد تنها ۲۵ درصد از زنان مذکور نسبت به سازمان زنان ایران و فعالیت‌های آن آگاهی داشتند. این زنان خود را فاقد آزادی انتخاب دانسته و تنها ۳۰ درصد از آن‌ها خود را منبع نهایی تصمیم‌گیری در مورد مسائل شخصی و اجتماعی در نظر می‌گرفتند. (Afkhami, 2004: 118 & 119)

در این امتداد ایجاد تفکیکی میان زنان مستقر در شهرها و روستاها برای ترسیم وضعیت اجتماعی آن‌ها ضروری است، زیرا داده‌های تاریخی وضعیت اجتماعی نازل‌تری را برای زنان روستایی نمایان می‌سازد. وضعیت اجتماعی زنان روستایی این دوره را می‌توان در تحقیقی که به‌وسیله هاله افشار در روستای آسیابک در مرکز ایران انجام شد مشاهده کرد. این تحقیق نشان می‌دهد اگرچه عمده زنان مشغول کار ریسندگی و بافندگی بودند اما هیچ دست‌مزدی بابت کار خود دریافت نمی‌کردند. آن‌ها مالکیتی بر کالای تولیدی خود نداشته و قادر نبودند آن را مستقل از همسر خود به فروش برسانند. (پایدار، ۱۳۸۰: ۱۸)^۱

دیگر جنبه‌ی وضعیت اجتماعی زنان این دوره میزان آگاهی آن‌ها از حقوق سیاسی خود و موسساتی است که در این حوزه فعالیت می‌کردند. یافته‌های تاریخی، میزان آگاهی عمومی زنان از موارد مزبور خصوصاً در نواحی روستایی را اندک نشان می‌دهد. برای نمونه در نتایج پژوهش منتشرشده توسط سازمان زنان ایران آشکار گردید که طیف گسترده‌ای از زنان ایل قشقایی در مورد سازمان مذکور، دادگاه حمایت خانواده و انتخابات کاملاً اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. در بین زنان مذکور از ۴۲ زنی که مورد مصاحبه قرار گرفتند فقط یک نفر اسم سازمان زنان ایران را شنیده است و تنها یک زن دیگر از وجود دادگاه حمایت خانواده آگاهی داشت. (همان: ۴۴) در همین امتداد به‌نظر می‌رسد نه‌تنها زنان فاقد آگاهی کافی نسبت به مسائل حقوقی و اجتماعی خود بودند، بلکه گرایشی نیز در جهت دست‌یابی به حقوق برابر با مردان نداشتند. در این خصوص مطالعه نهضت فرودی مهر در سال ۱۳۵۳ ش. قابل توجه است که با جامعه آماری دانشجویان مقطع لیسانس زن و مرد در پنج دانشگاه مهم ایران انجام گرفت. در این تحقیق به ۲۰۰ نفر پرسش‌نامه داده شد که ۱۷۴ نفر به آن پاسخ داده و ۱۱۳ نفر آنان زنانی بین سنین ۱۶ تا ۲۶ سال بودند. این تحقیق نشان داد که زنان فرودستی خود را به‌عنوان واقعیت پذیرفته‌اند؛ اگرچه اکثر آنان مخالف تبعیض جنسیتی در جامعه بودند اما به جنبش آزادی زنان نیز علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. (ساناساریان، همان: ۱۶۳)^۲

جنبه‌ی دیگر ورود زنان به اجتماع با ارتقای میزان تحصیلات آنان محقق می‌شود که در دوره‌ی محمدرضاشاه پهلوی به‌میزان شگرفی توسعه می‌یابد. در سال ۱۳۳۳ زنان فقط ۲۶ درصد از مجموع ثبت‌نام‌کنندگان در مدارس ابتدایی را تشکیل می‌دادند که این رقم در سال ۱۳۵۳ به ۳۷ درصد رسید. سیر صعودی مزبور در مدارس متوسطه نیز بازتاب یافته که از رقم ۲۴ درصد در سال ۱۳۳۳ به‌میزان ۳۱ و ۳۵ درصد در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۳ ناآل می‌شود. (همان: ۱۶۱) با این حال به‌نظر می‌رسد این افزایش باسوادی نمود قابل‌مشاهده‌ای در زندگی زنان روستایی نداشته و میزان باسوادی آنان در سال‌های ۱۳۳۵، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ به‌ترتیب ۱/۲، ۳/۴ و ۵/۱۶ درصد بود؛ یعنی در فاصله زمانی بیست سال فقط حدود ۱۵ درصد رشد داشت. (پایدار، همان: ۱۹) بنابراین توسعه مناسبات آموزشی عمدتاً در زیست زنان شهرنشین ظهور یافته و مجال چندان‌ی در ارتقای جایگاه اجتماعی زنان روستایی نداشته است.^۳ بدین

^۱ در همین امتداد زنان عشایر و روستایی نیز خود را در حیطه‌ی کار نسبت به همسرانشان فرودست و دارای استحقاق کمتری محسوب می‌کردند. (امان‌اللهی، ۱۳۵۴: ۳۶)

^۲ لازم به ذکر است که نکات بیان‌شده مختص تمام زنان اجتماع نبوده و به‌نسبت افزایش سطح تحصیلات و طبقه اقتصادی، زنانی نیز ظهور یافتند که دارای دغدغه اعطای حقوق مدنی به زنان بودند؛ لیکن گمان می‌رود این زنان بخش اقلیتی از جامعه را تشکیل می‌دادند.

^۳ به‌نظر می‌رسد علی‌رغم توسعه سطح آموزش در میان بخش عمده‌ای از زنان این دوره‌ی نگرش‌های دیرینه آنان نسبت به جایگاه خود در خانواده و اجتماع شاهد تغییر اجتماعی قابل‌ملاحظه‌ای نبوده است. تحقیق انجام‌شده با محوریت زنان شهر اصفهان طی سال‌های ۱۳۴۹-۵۰ نشان می‌دهد که باسواد

سبب یافته‌های تاریخی حاکی از فاصله چشم‌گیر زنان از نگاره مدرنی است که حاکمیت پهلوی در پی تحقق آن بوده است. در حقیقت زنانی که برحسب ظاهر گمان می‌رفت موفق به ورود به ساحت اجتماع و ارتقای میزان تحصیلات خود شده بودند در رهایی از عرف‌های پیشینی که با بند بند زندگی آنان تنیده شده بود ناکام ماندند.

۲-۳. خواسته و مراد عموم زنان در دوره‌ی پهلوی دوم

دریافتن مقصود و خواسته گروهی از آدمیان در بستر تاریخ در وهله اول امری دشوار و چه‌بسا ناممکن به‌نظر می‌رسد؛ زیرا داده‌های تاریخی عموماً تنها بخش ظاهری زیست انسان‌ها را نمایان می‌کند. با این حال برای مشاهده مراد زنان در دوره‌ی پهلوی دوم می‌توان عرایض مطرح‌شده از سوی آنان نزد مجلس شورای ملی را مدنظر قرار داد که حاکی از پراهمیت‌ترین دغدغه‌های آنان است. به‌طور کل عرایض ارسالی زنان به مجلس شورای ملی از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ نشان می‌دهد تفاوت بارزی میان خواسته‌های زنان فعال اجتماعی تحصیل‌کرده و عموم زنان جامعه وجود دارد. به‌نظر می‌رسد در دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی، عمدتاً زنان فعال اجتماعی دغدغه حقوق مدنی و سیاسی زنان را داشتند. برای مثال حزب زنان در عریضه خود خواستار فراهم کردن زمینه پیشرفت زنان در امور اجتماعی بود؛ این حزب از فعالان تحصیل‌کرده حقوق زنان تشکیل شده بود که عمدتاً به طبقه متوسط روبه‌بالای تهران و شهرهای بزرگ تعلق داشتند. (سادات بیدگلی و عامری، ۱۳۹۷: ۹۲-۹۴) با این حال در عرایض مرتبط با حمایت از حق رأی‌رڈپای برخی از زنان خانه‌دار با تحصیلات اندک نیز به چشم می‌خورد. شواهد حاکی از این نکته است که در امتداد عرایض خواستار حق رأی، زنانی نیز مخالف اعطای حق مذکور بوده و آن را لطمه به دین اسلام می‌دانستند. برای نمونه در طوماری همراه با بیش از ۵۰۰ امضای زنان و طوماری با امضای ۲۵۰ نفر از زنان تهرانی، با شرکت زنان در انتخابات و دخالت آنان در امور سیاسی مخالفت شد. (همان: ۹۳-۹۴)

شاهد مثال دیگری بر این مسئله عرایض اکثر زنان خانه‌دار و بی‌سواد است که به‌دنبال تحقق مطالبات فردی خود از جمله دفاع از حقوق خانوادگی و دعوای مالی و ملکی بودند. از آنجایی که هویت زنان در آن دوران عمدتاً در جایگاه همسر و مادر معنا می‌یافت، بیشتر عرایض آن‌ها به مجلس در مورد مسائل همسر و فرزندان خود بود. (همان: ۱۰۱ و ۱۰۲) این نکته در عرایض ارسالی زنان به مجلس در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ شمسی نیز به چشم می‌خورد؛ بدین‌معناکه بخش عمده‌ای از عرایض زنان به شکایت از مسائل خانوادگی نظیر عدم پرداخت نفقه و حقوق قانونی خود از سوی مرد اختصاص دارد و دغدغه حقوق سیاسی بازتاب چندانی در شکایات آنان نداشته است. (نامه‌ی کیمیا پرمون، ۱۳۴۵؛ نامه‌ی شمایل جعفری، ۱۳۴۵) بی‌اعتنایی عموم زنان به مسائل اجتماعی و سیاسی در شماره‌ای از نشریه زن روز در سال ۱۳۴۵ به‌نحو مشهودی نمایان است. در نوشته‌ای در این شماره نمایندگان زن مجلس مورد انتقاد گرفته و از آنان خواسته شده که بیش از هر چیز به حقوق مدنی و خانوادگی زنان توجه کنند. (نشریه‌ی زن روز، ۱۳۴۵: ۴)^۴ بنابراین موقعیت اجتماعی زنان و ماهیت مطالبات آن‌ها نشان می‌دهد که عمده زنان این دوره از روند مدرن‌سازی مطلوب حاکمیت تا میزان مشهودی فاصله داشته و به جهانی متعلق هستند که جایگاه فرودست زنان در قیاس با مردان امری معمول پنداشته می‌شد. حال در همین مسیر دیدگاه‌های رایجی درخصوص هویت مطلوب زنانه از سوی فعالان اجتماعی حقوق زنان و

روزافزون در میان زنان نقش آن‌ها را در محیط خانه تغییری نداده و همچنان آن‌ها ازدواج را هدف اولیه خود در زندگی می‌دانستند. (ساناساریان، همان: ۱۶۳-۱۶۲)

^۴ در این نوشته بیان شده که «زن ایرانی موجودی بی‌پناه است و قبل از حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن نیاز به تأمین حق مادری و انسانی دارد. زن ایرانی به پارلمان رفته، معاون وزارتخانه شده و حق سیاسی خود را گرفته است؛ اما حقوق انسانی و مادری‌اش هنوز تأمین نشده و در خانه محکوم و ذلیل است.» (نشریه‌ی زن روز، ۱۳۴۵: ۴)

محمدرضاشاه پهلوی مطرح شده است که هر یک از منظر خود به تبیین جایگاه زنان پرداخته‌اند. اثر عملی بیان دیدگاه‌های مذکور مشاهده ابعاد چندگانه موقعیت زنان در این دوره است که بدون اعتنا به پیچیدگی‌های آن شناخت درستی حاصل نخواهد شد.

۴-۲. دیدگاه‌های اجتماعی رایج پیرامون زنان در دوره‌ی پهلوی دوم

در امتداد تبیین موقعیت حقیقی زنان ضروری است تا به گستره‌ی نگرش‌های مطرح در خصوص آن‌ها گام نهاده شود که هر یک از آبخورهای متفاوتی نشأت گرفته است. در این راستا دیدگاه فعالان اجتماعی حقوق زنان قابل توجه است تا آشکار گردد اشخاصی که از بطن جامعه برخاسته و در پی دستیابی به موقعیت قانونی والاتری برای زنان بودند با چه چشم‌اندازی به این جایگاه این جنسیت می‌نگریستند. در نهایت دیدگاه محمدرضاشاه پهلوی به‌عنوان بالاترین رکن حاکمیت و سرمنشأ اصلاحات قانونی این دوره مورد توجه است.

۴-۲-۱. دیدگاه فعالان اجتماعی حقوق زنان

مقصود از فعالان اجتماعی حقوق زنان دغدغه‌مندانی برخاسته از بطن جامعه دوره مورد بحث بودند که در جهت دست‌یافتن زنان به برخی از حقوق خانوادگی و سیاسی می‌کوشیدند. تکاپوهای مستمر فعالان مذکور در جهت ارتقای جایگاه اجتماعی زنان و ماهیت مدرن اصلاحات قانونی این دوره این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که آنان از سنت‌ها و اندیشه‌های عرفی دیرینه‌هایی یافته‌اند؛ درحالی‌که یافته‌های تاریخی بر نتیجه دیگری دلالت می‌کند. مهرانگیز منوچهریان^۵ از معدود زنان موقر و تحصیل‌کرده‌ی دوران محمدرضاشاه پهلوی بود که با اندیشه نوگرایانه خود در پی آن بود تا حقوق و آزادی‌های مغفول زنان را احیا کند. وی انتقاد فراوانی نسبت به قانون انتخابات و محرومیت زنان از حق رأی‌دادن و برگزیده‌شدن مطرح کرده و معتقد است «نویسندگان قانون انتخابات نیمی از اهالی کشور ایران را زنده به گور کرده‌اند.» وی زنان را شایسته شرکت در انتخابات و تشخیص منافع و مصالح خود و کشور دانسته و دلیلی برای محرومیت زنان تحصیل‌کرده از این حق و بهره‌مندی مردان بی‌سواد و جاهل نمی‌بیند. (منوچهریان، ۱۳۲۸: ۱۵-۱۷) با این حال در مواردی وی نیز همانند دیگر فعالان اجتماعی آن دوره از اندیشه مرسوم در خصوص زنان متأثر شده و از رویه تجددگرایانه خود فاصله گرفته است. وی در یکی از مصاحبه‌های خود در مجله زن روز در خصوص حق طلاق زنان بیان می‌کند: «اصولاً ما نمی‌خواهیم زن‌ها حق طلاق داشته باشند بلکه می‌خواهیم آقایان این‌طور بی‌بندوبار حق طلاق نداشته باشند.» (نشریه‌ی زن روز، ۱۳۴۵: ۱۷) نکته‌ای که در تناقض آشکاری با دیدگاه‌های نوآورانه و مدرن او که در ابتدا بیان شد قرار می‌گیرد و این شائبه را مطرح می‌سازد که وی نیز به‌دنبال دستیابی به حقوق برابر میان زنان و مردان نبوده است.

مهرانگیز دولتشاهی^۶ نیز از دیگر زنان فعال و تحصیل‌کرده این دوره بود که عقیده داشت جامعه ایران آماده توسعه و تحولات قانونی مورد نظر حکومت پهلوی بوده است. وی در این خصوص به قانون خدمات اجتماعی دختران اشاره می‌کند که در لایحه‌ای از سوی وزارت آموزش استقرار یافت.^۷ در سال اول اجرای این قانون دولت ۲۰۰۰ نفر از دختران را برای خدمت داوطلبانه احضار کرد که ۱۰۰۰ نفر آن را مورد پذیرش قرار دادند، دخترانی که عموماً دارای پدر و مادری بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. وی این تعداد را نشانه استقبال مشهود زنان از فعالیت اجتماعی و در نتیجه توسعه فرهنگی لازم برای اقدامات ترقی‌خواهانه می‌داند. (پروژه‌ی تاریخ شفاهی ایران، ۱۹۸۴) با این حال وی نیز نگاهی مطلق‌گرایانه به روند توسعه اجتماعی نداشته و تا حدودی از جامعه سنتی آن روز تأثیر

^۵ مهرانگیز منوچهریان از نخستین زنانی بود که موفق به تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران شد و به سمت سناتوری دست پیدا کرد. تلاش‌های در جهت طرح قانون حمایت خانواده و مخالفت با قانون گذرنامه از مطرح‌ترین نمونه‌های فعالیت مؤثر وی است. وی بنیان‌گذار اتحادیه زنان حقوق‌دان ایران در سال ۱۳۴۰ بود که زیر نظر اتحادیه بین‌المللی زنان حقوق‌دان فعالیت می‌کرد. (پیرنیا، منصوره، سالار زنان ایران، واشنگتن: مهر ایران، ۱۳۷۴، صص. ۱۳۰-۱۳۱)

^۶ مهرانگیز دولتشاهی نخستین سفیر زن در ایران بود و از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۳ سمت نماینده مجلس شورای ملی را به‌عهده داشت. همچنین وی جمعیت راه نو در راستای حمایت از زنان را بنیان‌گذاری کرد. (پیرنیا، پیشین، ص. ۱۹۸)

^۷ قانون خدمات اجتماعی زنان در تاریخ ۱۳۴۷/۰۴/۱۳ با هدف سهیم‌کردن زنان در تحولات اجتماعی کشور مستقر شد و وظایفی را برای آنان در زمینه خدمات فرهنگی، آموزشی، بهداشتی و درمانی برقرار کرد. (قانون خدمات اجتماعی زنان، مصوب ۱۳۴۷/۰۴/۱۳، ۹۶۲۲۸، <https://rc.majlis.ir/fa/law/show>)

پذیرفته است. او در مصاحبه‌ای با نشریه زن روز بیان می‌کند که با منع قانونی تعدد زوجات مخالف است؛ «زیرا اگرچه تعدد زوجات باید در هر جامعه مترقی حذف شود اما هنوز جامعه ایران به شرایطی نرسیده که بتواند این رسم کهنه و نامطلوب را یک‌باره براندازد و منسوخ کردن آن تنها با گذاشتن یک قانون راه به مقصد نخواهد برد.» (نشریه زن روز، ۱۳۴۷: ۵) بدین سبب دیدگاه فعالان حقوق زنان متمایل به اندیشه‌های تجددگرا بارقه‌هایی از لزوم تعدیل در اصلاحات قانونی مدنظر را به‌نفع عرف‌های موجود نمایان می‌کند؛ تعدیلی که گمان می‌رود به‌دلیل وزن قدرتمند سنت‌های نهادینه‌شده در بطن جامعه بوده که مانع از رشد اندیشه‌های کاملاً نوآورانه شده است.^۸

۲-۴-۲. دیدگاه محمدرضا شاه پهلوی نسبت به نقش و جایگاه زن

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد عمده اصلاحات قانونی این دوره از مرتبه‌ای بالا به پایین بر جامعه استقرار یافته است و همین نکته اشاره به بالاترین رکن اصلاحات مذکور یعنی محمدرضا شاه پهلوی را ضروری می‌سازد. اگرچه در نگرشی ظاهریین ممکن است تصویری تماماً مدرن از وی در ذهن نقش ببند اما سیر فکری وی پرتوهایی از سنت‌های پیشین را بازتاب می‌دهد. وی در مواردی به‌مثابه حامی به‌رسمیت شناختن حقوق زنان ظاهر شده و هرگونه تبعیضی را که مانع فعالیت موثر زنان در اجتماع باشد نفی می‌کند. وی در سخنرانی‌های متعددی شرکت مؤثر زنان در فعالیت‌های اجتماعی را لازمه هرگونه توسعه و ترقی محسوب کرده و حل مسائلی نظیر بی‌سوادی و فقر را در گرو این مسئله می‌داند. (سازمان زنان ایران، ۱۳۵۳: ۱۱) در همین امتداد وی در سخنرانی‌های خود در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۵۱، ورود زنان به اجتماع را اصل دانسته و زنانی را که در این ساحت فعالیتی ندارند، «به‌دردنخور»، «انگل اجتماع» و «مادرانی که در روح و فکر فرزندان‌شان خاک مرده می‌پاشند» معرفی می‌کند. (کوشی و تفرشی، ۱۳۹۶: ۱۵۶-۱۶۰)

با این وجود وی در بیانات ذیل گفته‌های پیشین خود را نقض کرده و وظیفه و کارکرد اساسی زن را به چارچوب خانواده محدود می‌کند: «وقتی به سخنان بعضی از آن‌ها که خود را طرفدار زن معرفی می‌کنند گوش فرا داده می‌شود به ذهن آدمی این‌طور می‌رسد که غرض از آزادی زن اختیارنکردن شوهر و نداشتن فرزند و درصورت داشتن کودک عدم توجه به تربیت او و نرفتن زیر بار هرگونه مسئولیتی است... سخن این است که زنان هوشمند و صاحب فکر ایرانی این نحو آزادی‌ها را مردود می‌شناسند و می‌دانند که در خلقت آن‌ها امتیازات خاصی است و همین امتیازات برای آن‌ها مسئولیت‌های مخصوصی به وجود آورده است.» (پهلوی، ۱۳۴۰: ۳۲۱-۳۲۲) مبرهن است که مقصود او از مسئولیت‌های مخصوص، ایفای نقش همسری و مادری زنان در خانواده است. در این راستا مصاحبه او با اوریانا فالآچی نیز شایان توجه است که در آن تنها جنبه ارزشمندی زنان را زیبایی آن‌ها دانسته و توانایی برابر آن‌ها با مردان را نفی می‌کند. (Fallaci, 1977: 271-272) بنابراین سرشت سنتی دیدگاه‌های شاه درخصوص نقش و جایگاه زنان و تقابل آن با هویت مدرنی که در پی ترسیم آن بود امری انکارناپذیر است.

حال در قلمرو اجتماع ترسیم‌شده و موقعیت زنان در بطن آن، به‌موجب اصول انقلاب سفید حق رأی به زنان در جهت اعتلای موقعیت اجتماعی آنان اعطا گردید که آشکارا چندین گام فراتر از جامعه آن زمان حرکت می‌کرد.

۳- درون‌مایه اعطای قانونی حق رأی به زنان در دوره‌ی پهلوی دوم و واکنش‌های پیرامون آن

اکنون به بررسی تاثیرگذاری اعطای قانونی حق رأی به زنان از رهگذر اصول انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱ پرداخته می‌شود. مقصود از تاثیرگذاری قانون، یافتن ردپای آن در تغییر عرف‌ها و نگرش‌های دیرینه‌ای است که سال‌ها درخصوص جایگاه زنان در بطن جامعه تداوم یافته است. اعطای قانونی حق رأی به زنان روحی به جسم بی‌جان کنش‌گری سیاسی زنان بخشیده و برای آن‌ها امکان مشارکت اجتماعی در بالاترین رده را امکان‌پذیر ساخت.

^۸ افزون بر گرایش خود فعالان اجتماعی این دوره‌ی به اندیشه‌های سنتی، یکی از دلایل اعتنای آنان به عرف‌های موجود را می‌توان جلوگیری کردن از ظهور مخالفت‌های گسترده اقلیت مذهبی و محافظه‌کار جامعه در مقابل اصلاحات قانونی مطروحه دانست.

۱-۳. پشتیبان حقوق زنان در پهنه وسیع اجتماع؛ اعطای حق رأی به زنان در سال ۱۳۴۱

مسئله‌ی حیات سیاسی شهروندان همواره بخشی شگرف از مطالبات فعالان اجتماعی این دوره را تشکیل می‌داد که بدون وجود آن امکان تحقق دیگر خواسته‌های آن‌ها امری بعید به نظر می‌رسید. نخستین جلوه‌های ظهور این حق در شهریور سال ۱۳۳۹ بازناب یافت؛ زمانی که زنان با اجتماع در مقابل کاخ سنا خواستار حق مذکور شده و پس از مطرح کردن آن با رئیس مجلس سنا با مخالفت وی به ادعای «نبود مقتضیات موجود» مواجه شدند. (نظری، ۱۳۹۴: ۱۱۴) این روند در دوران نخست‌وزیری اسدالله علم نیز پی گرفته شد و در سال ۱۳۴۱ فرمانی مبنی بر اعطای حق رأی به زنان و اجازه شرکت در شوراهای شهر و استان صادر شد. اگرچه این فرمان به دلیل مخالفت شدید علما پس گرفته شد، اما با اعتراضات زنان فعال اجتماعی این دوره و سازمان‌های زنان به نحو جدی‌تری در اصول شش‌گانه انقلاب سفید مطرح شد و به ثمر رسید. (ساناساریان، همان: ۱۲۷-۱۲۹)

از بارزترین موارد مذکور در اصول انقلاب سفید در بهمن سال ۱۳۴۱ که به منشور انقلاب شاه و ملت نیز معروف است، اعطای حق رأی به زنان بود که به دنبال آن قانون انتخابات مجلس شورای ملی و مجلس سنا اصلاح شده و قید کلمه ذکور از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان آن‌ها حذف شد. (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۲-۱۵) در مجموع اعطای حق رأی به زنان و اصلاح قانون انتخابات اقدامی ارزشمند در جهت تحول جایگاه سیاسی و اجتماعی زنان بود که دغدغه‌مندان این حوزه سال‌ها در پی دستیابی به آن بودند. در همین راستا واکنش‌های برخاسته پیرامون این قانون نکات قابل توجهی را درخصوص میزان پذیرش آن در بطن جامعه نمایان می‌سازد.

۳-۲. واکنش‌های پیرامونی قانون

نخستین جلوه از اقدامات قانونی در زمینه حق رأی زنان در سال ۱۳۲۲ ش. در لایحه پیشنهادی نمایندگان حزب توده نمایان شد که در آن حق رأی برابر زنان با مردان درخواست شده بود و با مخالفت شدید دیگر نمایندگان روبه‌رو شد. در همین مسیر محمد مصدق در سال ۱۳۲۷ ش. لایحه دیگری را در این زمینه تهیه کرد که به دلیل مخالفت‌ها و تظاهرات روحانیون کنار نهاده شد و راه به مقصد نبرد. پرواضح است که پس از مطرح شدن حق مذکور در اصول انقلاب سفید مخالفت‌های نهاد روحانیت با آن به دلیل مغایرت با شرع ادامه یافت؛ تا اندازه‌ای که آیت‌الله خمینی در مخالفت با آن شاه را به تضعیف اعتقادات دینی، گسترش فساد و نقض قانون اساسی محکوم کرد که در نهایت دستگیری و تبعید او را به دنبال داشت. (Paidar, 1995: 132&133&144-146) به نظر می‌رسد مخالفت با حق رأی زنان تنها به قشر مذهبی اختصاص نداشت و دیگر بخش‌های جامعه را نیز در بر می‌گرفت. حسن نزیه، سیاست‌مداری سکولار، که از بارزترین مخالفین جمهوری اسلامی محسوب می‌شد در این زمینه بیان می‌کند: «همان‌طور که می‌دانیم زنان ظرفیت روانشناختی لازم را برای داشتن جایگاه سیاسی ندارند... اگر او مجاز باشد تا در انتخابات شرکت کند، آشوبی بی‌اندازه در دنیای زنان اتفاق می‌افتد و خواهد خواست تا برتری او بر مردان اثبات شود. حتی دختران مدرسه‌ای آرزو خواهند کرد تا نماینده مجلس شوند و وظایف طبیعی زنان مانند مادری و سایر فعالیت‌های خانوادگی کاملاً نادیده گرفته شده یا کم‌اهمیت تلقی می‌شود.» (Ibid: 133) بنابراین مقاومت‌های برخاسته در برابر این حق قانونی دارای ریشه‌های عمیقی در عقاید مذهبی و نگرش‌های دیرینه نسبت به جایگاه زنان بوده است که پذیرش آن را با دشواری همراه می‌سازد.

به نظر می‌رسد این مسئله حتی در سطوح بالاتر سیاسی نیز امری شگفت‌آور و دور از عرف تلقی شده است. اشرف احمدی در این خصوص بیان می‌کند زمانی که شاه برای اولین بار در شهریور سال ۱۳۳۸ در سخنرانی جلسه هیئت وزیران موضوع اعطای حق رأی به زنان را مطرح کرد در چهره همه وزیران آثار حیرت و تعجب را دیده است. (احمدی، ۱۳۵۰: ۲۵۶) با این همه یافته‌های تاریخی از استقبال قابل توجه زنان فعال اجتماعی و تحصیل‌کرده این دوره از اعطای این حق قانونی حکایت می‌کند؛ نمونه آن بدرالملوک بامداد است که بیان می‌کند با اعطای این حق قانونی «زنان عاری از حقوق انسانی با عزم خلل‌ناپذیر نجات‌دهنده خود به شرافت

انسانی نائل گردیدند.» (بامداد، همان: ۱۲-۱۵) به همین جهت مشاهده یواکنش‌های برخاسته گرداگرد قانون مورد بحث حاکی از وجود ناهمسانی میان گروه‌های اجتماعی مختلف است که با گرایش بیشتری به سمت مخالفت با آن همراه بوده است؛ نکته‌ای که بر پیش‌رو بودن این قانون در قیاس با جامعه هدف خود دلالت می‌کند. به همین جهت در گفتار آتی به بررسی اثرگذاری اعطای قانونی حق مذکور پرداخته شده تا از رهگذر آن نظریه مناسب در نسبت میان قانون و تغییر اجتماعی برگزیده شود.

۴- اثرگذاری اعطای قانونی حق رأی به زنان در دوره‌ی پهلوی دوم

از نمونه موارد مندرج در اصول شش‌گانه انقلاب سفید اصلاح قانون انتخابات و استقرار حق رأی برای زنان بود که با حذف کلمه ذکر از شرایط شرکت‌کنندگان در انتخابات و نمایندگان مجلس تحقق یافت. در نگاهی ابتدایی کسب حق مذکور توسط زنان سنگ‌بنای شناسایی حضور او در اجتماع را برای نخستین بار بر زمین نهاده است که امری مترقی و ارزشمند محسوب می‌شود؛ لیکن مشاهده میزان تمتع زنان از حق مذکور و حضور موثر در انتخابات و مجلس نمایندگان میزان نقش‌آفرینی حقیقی او در ساحت زندگی اجتماعی را نمایان می‌سازد.

داده‌های تاریخی نشان می‌دهد از سال ۱۳۴۲ ش. تا پایان سلطنت محمدرضا شاه پهلوی در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ چهار دوره‌ی انتخابات مجلس شورای ملی و سنا برگزار گردید که به‌موجب آن‌ها تعداد ۳۶ زن به نمایندگی مجلس شورای ملی و ۵ زن به مجلس سنا دست پیدا کردند. مطابق آمار موجود سهم نمایندگان زن در اشغال کرسی‌های مجلس شورای ملی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴، سیر صعودی چشم‌گیری داشته است؛ به‌طوری که تعداد زنان در چهارمین دوره‌ی حضور خود در مجلس، نسبت به اولین دوره‌ی با افزایشی ۳۳۳ درصدی همراه بوده است. (نظری، همان: ۱۲۷-۱۳۰) در دوره‌ی بیست‌ویکم و بیست‌ودوم مجلس مورخ سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۶ ش. سهم زنان در کرسی‌های مجلس معادل ۶ و ۷ نفر بوده است. این رقم در دوره‌های بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴ ش. به‌صورت ۱۸ و ۲۴ نفر نمایان شده است؛ براساس اطلاعات موجود عدد ۲۴ نماینده معادل بیش‌ترین تعداد نمایندگان زن در تاریخ پارلمان ایران تا سال ۱۳۹۴ ش. است. (آقاجان بیابانی، ۱۳۹۲: ۱۷۶-۱۸۵؛ نظری، همان: ۲۹) بدین لحاظ داده‌های آماری حاکی از افزایش شگرف حضور زنان در مجلس و مشارکت در اداره امور کشور در طی یک دهه پس از اصلاح قانون انتخابات است.

در این راستا سازمان ملی زنان ایران عقیده دارد زنان نقش عمده و تعیین‌کننده‌ای در حزب رستاخیز ملت ایران داشته که عضویت پنج زن در هیئت اجرایی حزب شاهده‌ی بر این موضوع است. همچنین این سازمان شرکت زنان در انتخابات محلی را قابل توجه می‌داند و به همین دلایل است که به عقیده این سازمان زنان جای خود را در صحنه سیاست باز کرده‌اند. (سازمان زنان ایران: ۵۳-۵۴) با این حال تکیه صرف بر ارقام موجود و نادیده‌انگاشتن دیگر تحلیل‌های متعارض راه به مقصود نبرده و ضروری است نسبت این تعداد با کل نمایندگان مورد سنجش قرار گیرد. در این خصوص به عقیده برخی از نویسندگان تعداد نمایندگان زن در قیاس با کل نمایندگان بسیار اندک بوده است؛ زیرا در سال ۱۳۴۲ مجلس شورای ملی با ۱۹۷ عضو تنها شاهد نمایندگی ۶ زن بوده که این رقم در سال ۱۳۵۰ در مجلسی با ۲۷۰ نفر عضو تنها به ۱۸ زن منحصر شده است. (Paidar, ibid: 165) گمان می‌رود اگرچه تعداد نمایندگان زن در این دهه با افزایش مشهودی روبه‌رو بوده لیکن تعداد کلی نمایندگان نیز افزونی یافته و تفاوت گسترده میان تعداد زنان و مردان نماینده با نسبت زیادی برقرار مانده است.

علاوه بر این نگاهی به طبقه اجتماعی ۴۱ زنی که به پست‌های سیاسی وزارت و نمایندگی مجلسین طی چهار دوره رسیده بودند، نشان می‌دهد ۲۰ نفر از طبقه شاهزادگان و زمین‌داران و ۵ نفر از خانواده‌های کارکنان و مدیران عالی‌رتبه اجرایی و نظامی بوده و سایرین غالباً به طبقات متوسط اجتماع تعلق داشتند. (زینلی، ۱۳۹۸: ۲۵۵) بدین ترتیب جای خالی نمایندگانی از تمام اقشار جامعه در میان زنان نماینده این دوره به چشم می‌خورد؛ زیرا بخش عمده‌ای از آن‌ها به حکومت پهلوی وابستگی داشته و بخش دیگر از طبقه تحصیل‌کرده و متوسط اجتماع برخاسته بودند که به‌میزان کافی با دغدغه‌های عامه مردم مأنوس نبودند. در مجموع وابستگی نمایندگان زن به حکومت پهلوی، مانع از اتخاذ موضعی مستقل یا مخالف در برابر سیاست‌های آن بود که در امتداد فقدان

پیشینه و تجربه سیاسی لازم بر عملکرد آن‌ها سایه‌ای از ناکارآمدی می‌انداخت. (قاجار، ۱۴۰۰: ۱۱۰)^۹ جنبه دیگر اعطای حق رأی به زنان شرکت موثر آنان در فرایند اخذ رأی انتخابات مجلس بود که داده‌های آماری از میزان مشارکت اندک آنان حکایت می‌کند. مطابق ارقام به‌دست‌آمده از نظرسنجی سال ۱۳۵۳ از میان کل افرادی که قانوناً واجد حق رأی‌دادن بودند تنها ۳۰ درصد در انتخابات شرکت کرده‌اند. در این میان میزان مشارکت زنان و مردان به‌ترتیب به‌صورت ۱۱ و ۴۷ درصد نمایان شده که فزونی چهار برابری مشارکت مردان نسبت به زنان را نشان می‌دهد. (اسدی و تهرانیان، ۱۴۰۲: ۱۹۶) علاوه بر این میزان مشارکت در انتخابات محلی و ناحیه‌ای (مانند انجمن شهر، انجمن ده و غیره) از انتخابات عمومی مجلسین نیز کمتر بوده و تنها مشارکت ۲۳ درصد از کل افراد واجد صلاحیت در انتخابات را به همراه داشته است. حضور زنان در این انتخابات‌ها نیز تنها معادل ۷ درصد یعنی یک‌پنجم مردان با ۳۶ درصد مشارکت بوده است. (همان: ۲۱۳)

افزوده بر این انتظار می‌رفت فرصت یافتن زنان برای فعالیت در بعد سیاسی منجر به مشارکت آنان در سطوح دیگر کنش‌گری اجتماعی نظیر ایجاد تشکل‌ها، احزاب و روزنامه‌های مستقل شود؛ درحالی‌که این اتفاق محقق نشده و هیچ حزب و تشکل مستقلی درخصوص زنان پدید نیامد. (زینلی، همان: ۲۶۴-۲۶۵) در مجموع به‌نظر می‌رسد در دوره‌ی پهلوی دوم اگرچه موقعیت حقوقی زنان به سرعت در حال تغییر است، اما موقعیت اجتماعی آن‌ها با روند کندتری تغییر کرده است. (Pakizegi, 1978: 217-225) به‌نظر می‌رسد هویت ترسیم‌شده از زنان در نگرش افراد که نقش‌آفرینی او را فراتر از چارچوب‌های خانه در نظر نمی‌گرفت دارای ریشه‌های تنومندی بود که به‌سادگی با ضربه‌های تیشه قانون فرو نمی‌افتاد و به‌همین سبب کسب قانونی حق رأی توسط زنان با موفقیت شگرفی روبه‌رو نشد.

در مجموع شواهد تاریخی نشان می‌دهد کسب قانونی حق رأی برای زنان در سال‌های اولیه پیدایش خود ارمغان آشکاری برای آن‌ها به همراه نداشته و مسیر بهره‌مندی آنان از حقوق سیاسی و اجتماعی خود همچنان با ناهمواری‌های گسترده‌ای درهم‌تنیده بوده است. به‌بیان دیگر اگرچه در سال‌های متعاقب قانون مذکور سهم مشارکت زنان در انتخابات مجلس به‌تدریج افزایش یافته اما در نسبت با حضور مردان رقمی ناچیز محسوب شده و در تغییر صحنه سیاست به‌نفع بازیگری زنان توفیقی حاصل نکرده است. این نکته در طبقات اجتماعی مورد تعلق زنان نماینده نیز بازتاب یافته که به گروه‌های وابسته به حاکمیت پهلوی و افراد ثروتمند و تحصیل‌کرده اجتماع محدود شده است؛ مسئله‌ای که منجر به فقدان نمایندگی حقیقی زنان راه‌یافته به مجلس از طیف‌های گوناگون جامعه می‌شود. افزون بر این عدم ظهور احزاب و تشکل‌های مستقل زنان می‌تواند تاییدی بر حضور ناکافی آنان در بعد اجتماعی باشد. با این همه مشاهده اثر حقیقی قانونی خاص در مسیر تغییرات اجتماعی مورد نظر خود با دشواری‌هایی همراه بوده که تکیه صرف بر داده‌های تاریخی را ناکافی می‌سازد. به همین سبب نگارنده بر آن بوده تا با انجام مصاحبه‌هایی با متخصصان جامعه‌شناسی تاریخی زنان دوره‌ی پهلوی دیدگاه آنان را درخصوص میزان تاثیرگذاری قوانین مورد هدف تحقیق کنونی جویا شده و از این رهگذر به جمع‌بندی نهایی بحث پرداخته شود.

۵- رهیافت‌های حاصل‌شده از مصاحبه با پژوهش‌گران حوزه‌ی مطروحه

همان‌طور که از نظر گذشت داده‌های آماری و تاریخی نوری بر ردپای قانون در زندگی زنان دوره‌ی پهلوی دوم افکنده و میزان توفیق‌یابی مقررهای مذکور در تغییر اجتماعی را تا حد امکان آشکار نموده است. با این حال دوری از جامعه آن روز و عدم امکان مشاهده عینی چگونگی عملکرد قانون به دلیل بعد تاریخی آن لزوم به‌کارگیری دیگر ابزارها نظیر مصاحبه با متخصصان این حوزه را مطرح می‌سازد. در این امتداد از پژوهشگرانی مدد گرفته شده است که در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی زنان دوره‌ی پهلوی دست به قلم برده و نوشتارهایی ارزشمند پدید آورده‌اند. لازم به ذکر است در این مسیر از مصاحبه‌های ساختاریافته با سولاتی ازپیش‌معین

^۹ لازم به ذکر است که نکات بیان‌شده فارغ از ارزیابی ماهیت رژیم سیاسی در دوره‌ی محمدرضا شاه و میزان دموکراتیک‌بودن روند برگزیده‌شدن نمایندگان بوده و هدف نگارنده تنها نشان‌دادن میزان بهره‌مندی عموم زنان از مواهب اعطای حق رأی به آن‌ها است.

بهره گرفته شده و برای تحلیل داده‌ها روش تحلیل مضمون مطرح نظر بوده است.^{۱۰} در این امتداد برخی از داده‌های مصاحبه نشان‌گر تاثیرگذاری نسبی قانون مذکور بر زیست سیاسی و اجتماعی زنان و افزایش کنش‌گری آنان نسبت به قبل است. برای نمونه به عقیده فاطمه موسوی ویایه و الهام ملک‌زاده امکان ورود زنان به احزاب سیاسی و مجالس قانون‌گذاری فرصتی برای طرح‌شدن مسائل آنان بود و بدون اعطای حق رأی و نمایندگی، قانون حمایت از خانواده در سال ۱۳۴۶ به تصویب نمی‌رسید. (مصاحبه نگارنده با خانم دکتر الهام ملک‌زاده و فاطمه موسوی ویایه، ۱۴۰۳) سمیه عباسی نیز اعطای این حق قانونی را در حیات سیاسی و اجتماعی زنان موثر می‌داند و معتقد است حضور زنان در اجتماع پس از این قانون بیش‌ازپیش نمایان می‌شود. (مصاحبه نگارنده با خانم دکتر سمیه عباسی، ۱۴۰۳) بنابراین از دید متخصصان مذکور اعطای حق رأی زنان و اصلاح قانون انتخابات مقدمه‌ای برای حضور فعال این قشر در عرصه سیاسی و تصمیم‌گیری در ساحت عمومی است.

با این حال منصوره اتحادیه در این خصوص بیان می‌کند: «با تصویب این قانون تا اندازه‌ای آرزوهای زنان محقق شد اما چندان موثر نبود. زیرا اکثر زنان در این انتخابات شرکت نکردند و وجود این حق برایشان اهمیتی نداشت. من خودم هم رأی ندادم. حتی مردان نیز چندان در انتخابات شرکت نمی‌کردند زیرا این دیدگاه میان مردم رایج بود که انتخابات سرشار از تقلب و فساد است و تمام نمایندگان دست‌نشانده‌ی شاه هستند. البته این قانون در بلندمدت دارای تاثیر بود و حتی با وقوع انقلاب اسلامی نیز از بین نرفت.» (مصاحبه نگارنده با خانم دکتر منصوره اتحادیه، ۱۴۰۳) بنابراین عدم مشارکت زنان تحصیل‌کرده و فعال اجتماعی نظیر منصوره اتحادیه می‌تواند نمایان‌گر عدم بهره‌مندی عموم زنان از این حق قانونی باشد. در همین امتداد فاطمه سادات علمدار بر این عقیده است که در دوره پهلوی برای عموم افراد جامعه نیازی به تغییر قوانین احساس نمی‌شد و در زندگی روزمره افراد، مسئله‌ی زن به دغدغه تبدیل نشده بود. (مصاحبه نگارنده با خانم دکتر فاطمه سادات علمدار، ۱۴۰۳) مریم دژم‌خوی نیز اگرچه این قانون را دارای تاثیرات بلندمدت و کوتاه‌مدتی دانسته اما این نقد را مطرح می‌کند که با ورود زنان نماینده به مجلس شورای ملی تنها نیازهای زنان شهرنشین و تحصیل‌کرده مبنا قرار می‌گرفت و خواسته‌های زنان عشایر و روستایی مورد غفلت واقع می‌شد. (مصاحبه نگارنده با خانم دکتر مریم دژم‌خوی، ۱۴۰۳) حتی از دید الهام ملک‌زاده و فاطمه موسوی ویایه که پیش‌تر استقرار این مقرر را مقدمه‌ای برای طرح جدی‌تر دیگر مسائل زنان می‌دانستند، قانون مذکور در سطوح پایین جامعه و به‌ویژه قشر بی‌سواد، فاقد اهمیت بوده و نسبت به آن آگاهی کافی وجود نداشت. (مصاحبه با خانم دکتر الهام ملک‌زاده و فاطمه موسوی ویایه، پیشین) این نکته تاییدی بر مضمون مشترک تمایز میان مناطق روستانشین و شهرنشین است که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت.

در مجموع به نظر می‌رسد اعطای حق رأی به زنان و راهیابی آنان به مجلس نمایندگان اقدامی اثرگذار در چشم‌اندازی بلندمدت در زندگی زنان ایرانی بود که زمینه تحقق قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶ و به‌رسمیت شناختن آن‌ها در حیطه تصمیم‌گیری عمومی را فراهم ساخت. با این حال ردّ پای اثرگذاری آن در زیست عموم زنان که دارای سطح تحصیلات اندک بوده و با نگرش‌های سنتی نهادینه‌شده در جامعه آن روز پیوند عمیقی داشتند با رنگ کم‌فروغی جلوه‌گر شده است. این مسئله نشان‌گر لزوم اعتنای قانون به عرف‌های جامعه مورد هدف در اعمال نقش پیش‌روی خود در مهندسی تغییرات اجتماعی است که بدون پیروی نسبی از آن‌ها با شکست روبه‌رو می‌شود؛ هرچند کارنامه قانون مزبور را نمی‌توان معادل شکستی کامل در نظر گرفت. به عبارت دیگر اگرچه این قانون در سال‌های نخستین استقرار خود قادر نبود مشارکت عموم زنان در حیطه سیاسی را به همراه داشته باشد، اما گمان می‌رود در مسیری بلندمدت منجر به شناسایی حضور فعال زنان در حوزه‌ای فراتر از چارچوب محدود خانه شد؛ نکته‌ای که در پابرجایی این مقرر با وقوع انقلاب اسلامی و قدرت‌گرفتن روحانیون که از مهم‌ترین مخالفین اعطای حق رأی به زنان بودند خود را نمایان می‌سازد.

^{۱۰} در این روش تحلیل داده، پژوهشگر به جست‌وجوی مضمون یا اصطلاحات تم‌های مشترک آشکار و پنهان پرداخته و سپس آن‌ها را تفسیر می‌کند. مقصود از مضمون یا تم، ویژگی تکراری و متمایزی در متن است که نشان‌دهنده اطلاعات مهمی در رابطه با سوالات پژوهش و الگویی است که در مجموعه‌ای از داده‌ها یافت شده است. در این روش پژوهش‌گر از طریق مضامین مشترک در داده‌های مصاحبه کدهای اولیه‌ای ایجاد کرده و سپس به تفسیر آن‌ها می‌پردازد. (خنیفی، حسین، مسلمی، ناهید، اصول و مبانی روش‌های پژوهش کیفی، تهران: نشر نگاه دانش، چاپ چهارم، ۱۳۹۸، صص ۵۳-۵۴)

۶- ثمره تحقیق

همان‌طور که در گفتار پیشین بیان شد، سیاست‌های حکومت محمدرضاشاه پهلوی با هدف سامان‌بخشی اجتماع در مسیر مدرن‌سازی حرکت کرده و از ابزار قانون در این حوزه بهره می‌برد. اعطای حق رأی به زنان از طریق اصول انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱ از جمله مقرراتی بود که با پیش‌روی خود از جامعه آن روز به دنبال ایجاد تغییراتی در عرف‌ها و رویه‌های موجود بود. این حق قانونی در اجتماعی مستقر شد که علی‌رغم ارتقای سطح آموزشی زنان و ورود نسبی آنان به بازار کار نگرش‌های سنتی آنان نسبت به جایگاه فرودین خود در قیاس با مردان پابرجا مانده بود و دغدغه چندانی میان عموم زنان برای رفع تبعیضات جنسیتی دیده نمی‌شد. درنگی در اندیشه‌های فعالان حقوق زنان و محمدرضاشاه پهلوی که از مهم‌ترین عاملان استقرار قوانین پیش‌رو این دوره بودند نشان می‌دهد دیدگاه آنان نیز گاهی با اندیشه‌های سنتی درخصوص زنان درهم‌تنیده بوده است؛ اندیشه‌هایی که در مترقی‌ترین حالت خود همچنان با پذیرش جایگاه برابر زنان با مردان فاصله فراوانی دارد.

در سال ۱۳۴۱ حضور زنان در عرصه‌ی سیاسی با اعطای حق رأی و نمایندگی به آنان برای نخستین بار به رسمیت شناخته شد. با بهره‌گیری از داده‌های آماری و تاریخی موجود و مصاحبه با پژوهشگران این حوزه نشان داده شد که در دو دهه‌ی پسین استقرار اعطای حق رأی به زنان افزایش چشم‌گیر در رقم نمایندگان زن مشاهده می‌شود؛ لیکن به همان میزان شمار نمایندگان مرد افزایش یافته و نقش کمرنگ زنان در قیاس با مردان در حیطه قانون‌گذاری همچنان پابرجا مانده است. این نکته در میزان مشارکت در فرایند رأی‌گیری انتخابات نیز نمودار می‌شود که حضور چهار برابری مردان نسبت به زنان در روند اخذ رأی مجلس نمایندگان در سال ۱۳۵۳ گواهی بر این موضوع است. از این‌رو به نظر می‌رسد قانون مذکور در ارتقای جایگاه سیاسی زنان توفیق چندانی حاصل نکرده و یافته‌های مصاحبه‌های انجام‌شده با متخصصان نیز این نکته را تایید می‌کند. در حقیقت می‌توان استنباط کرد این قانون تنها در میان برخی از زنان شهرنشین و تحصیل‌کرده مورد توجه واقع شده و در میان عموم زنان این دوره امری فاقد اهمیت بوده است. به‌طور کل نکته مورد تاکید در داده‌های گردآوری‌شده تمایزبخشیدن میان موقعیت زنان شهری و روستایی و در نظر گرفتن نقش‌آفرینی اندک این قانون بر تغییر مناسبات اجتماعی مناطق روستانشین است که دارای سطح آگاهی و آموزشی نازل‌تری بوده و به‌میزان بیشتری با عرف‌های پیشین مأنوس بودند. علاوه بر این از دید برخی از پژوهشگران این حوزه اگرچه قوانین این دوره قادر نبود مناسبات پدرسالارانه را از میان ببرد اما دارای اهمیت نمادین و روانی چشم‌گیری بوده که بر تغییر نگرش زنان از جایگاه خود در اجتماع تاثیرگذار بود.

این نکته تاییدی بر نظریات قائل بر نقش پیش‌رو و پیرو قانون در نسبت با تغییر اجتماعی است که کنش‌گری موثر قانون در مسیری فراتر از جامعه را منوط به پیروی نسبی از عرف‌های نهادینه‌شده می‌سازد. به بیان دیگر مطابق با مطالب ذکرشده اعطای قانونی حق رأی به زنان به دلیل عدم اعتنای کافی به عرف‌ها و ارزش‌های اجتماعی چندان در نیل به اهداف خود و تحقق تغییر اجتماعی کامیاب نبود؛ این مسئله نشان می‌دهد که نظریه‌ای که منحصر بر فاعلیت قانون در تحقق تغییر اجتماعی تاکید می‌کند دیدگاهی مناسب محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر نظریه دومی که قائل به انفعال محض قانون در مقابل دیگر مولفه‌های اجتماعی بود نفی می‌شود؛ زیرا قانون اعطای حق رأی به زنان در مورد شماری از زنان تحصیل‌کرده و متعلق به طبقات متوسط اجتماع قادر به اثرگذاری بود. از این‌رو نظریه سوم که قانون را به‌صورت توأمان فاعلی پیش‌رو در ایجاد تغییر اجتماعی و عنصری پیرو دیگر مولفه‌های اجتماعی در نظر می‌گرفت دیدگاه برگزیده تحقیق کنونی محسوب می‌شود. اعطای قانونی حق رأی به زنان به مثابه قانونی توسعه‌یافته در اجتماع آن روز عمدتاً به دلیل عدم تناسب با مقررات عرفی جامعه مورد پذیرش گسترده‌ای قرار نگرفت؛ لیکن در موارد معدودی تغییر اجتماعی را رقم زد و سبب شد بخشی از زنان متعلق به طبقات متوسط اجتماعی از حقوق سیاسی و اجتماعی بهره‌مند شوند؛ امری که زمینه‌ساز تصویب قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶ و در نهایت استمرار این حق قانونی پس از وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ بود.

در نهایت دامنه تحقیق کنونی به این نقطه ختم نمی‌شود و پژوهش‌های دیگری را در این زمینه ضروری می‌سازد. پرسش از پیوند میان قانون و تغییر اجتماعی مسئله پراهمیتی است که یافتن پاسخ آن تنها با سیر در ساحت نظریات ممکن نمی‌شود؛ بلکه مشاهده اثرگذاری قوانین دیگری در تاریخ ایران که در نسبت با جامعه خود توسعه‌یافته تلقی می‌شوند پژوهشی جامع و سودمند را به‌ارمغان می‌آورد.

فهرست منابع

الف. منابع فارسی:

- آقاجان بیابانی، گلاره (۱۳۹۲)، زمینه‌های سیاسی اجتماعی حضور زنان در مجلس شورای ملی (دوره‌های تقنیه ۲۱ تا ۲۴)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته مطالعات خانواده گرایش مطالعات زنان دانشگاه الزهرا، استاد راهنما: علی رجب‌لو
- اسدی، علی، مجید، تهرانیان (۱۴۰۲)، صدایی که شنیده نشد، نگرش‌های اجتماعی-فرهنگی و توسعه نامتوازن در ایران، تهران: نشر نی
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۵۴)، منزلت زن در اجتماع عشایری (طایفه دره شوری، ایل قشقایی)، تهران: انتشارات سازمان زنان ایران
- احمدی، اشرف (۱۳۵۰)، ایران در گذشته و حال، تهران: بی‌نا
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷) زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید، تهران: انتشارات ابن سینا
- پایدار، پروین (۱۳۸۰)، زنان و عصر تمدن بزرگ، گفتگو، ۳۲
- پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد (۱۹۸۴)، مصاحبه با مهرانگیز دولت‌شاهی، مصاحبه‌کننده: شاهرخ مسکوب
- پهلوی، محمدرضا شاه (۱۳۴۰)، ماموریت برای وطنم، چاپ‌خانه ارتش
- پیرنیا، منصوره (۱۳۷۴)، سالار زنان ایران، واشنگتن: مهر ایران
- زینلی، فاطمه (۱۳۹۸)، بررسی تاثیر انقلاب سفید بر تحرک اجتماعی زنان شهری در دوره‌ی پهلوی دوم، رساله دکتری رشته تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، استاد راهنما: محمدرضا علم
- حاتمی، زهرا (۱۳۹۹)، مطالعه سیر تاریخی قانون جدید ازدواج در ایران معاصر، فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ۱۱ (۲۴)
- خنیفر، حسین، ناهید، مسلمی (۱۳۹۸)، اصول و مبانی روش‌های پژوهش کیفی، تهران: نشر نگاه دانش
- سادات بیدگلی، محمود، فرزانه، عامری (۱۳۹۷)، تحلیل مطالبات زنان تهران در دوره‌ی پهلوی دوم براساس عرایض مجلس شورای ملی (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا، ۲۸ (۲۱) (۱۰۶)
- سازمان زنان ایران، زن ایرانی در گذشته و حال
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴)، جنبش حقوق زنان در ایران، طغیان، افول و سرکوب، از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷، ترجمه‌ی نوشین احمدی خراسانی، نشر اختران
- سلیمانی کاشانی، ابوالفضل (۱۳۱۶)، زن از نظر قانون ایران، پایان‌نامه دانشکده حقوق دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۱۳۱۵-۱۳۱۶

-منوچهریان، مهرانگیز (۱۳۲۸)، انتقاد قوانین اساسی و مدنی و کیفری ایران از نظر حقوق زن، شرکت سهامی چاپ کیهان
-میرسپاسی، علی (۱۳۸۴)، تاملی در مدرنیته ایرانی، بحثی در مورد گفت‌وگوهای روشن‌فکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران، ترجمه‌ی جلال
توکلیان، تهران: طرح نو

-نامه‌ی کیمیا پرمون در شکایت از همسرش که با اعمال نفوذ او را طلاق می‌دهد و حق و حقوق را نمی‌پردازد، مورخ ۱۳۴۵/۰۲/۲۲ تا
۱۳۴۵/۰۲/۲۷، شماره بازیابی اسناد: ۱۰۱۱-۲۱/۱۱۶/۱۱/۳۷۷

-نامه‌ی شمایل جعفری در شکایت از شوهرش مبنی بر تجدید فراش و طلاق وی و ندادن حق و حقوق او، مورخ ۱۳۴۵/۰۱/۱۱ تا ۱۳۴۵/۰۸/۱۸
-نشریه‌ی زن روز (۱۳۴۵)، زن ایرانی: یک موجود بی‌پناه، هفتگی کیهان، ۶۷
-نشریه‌ی زن روز (۱۳۴۵)، مصاحبه مهرنگیز منوچهریان، طلاق باید در صلاحیت محاکم قضایی قرار بگیرد، شماره مخصوص نوروز

-نشریه‌ی زن روز (۱۳۴۷)، گفت‌وگوی رپرتر زن روز با خانم دولتشاهی نماینده‌ی مجلس، هفتگی کیهان، ۱۷۴

-نظری، منوچهر (۱۳۹۴)، زنان در عرصه‌ی قانونگذاری ایران (۱۲۸۵-۱۳۹۵)، تهران: کویر، ۱۳۹۴

-قانون خدمات اجتماعی زنان، مصوب ۱۳۴۷/۰۴/۱۳، <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/96228>

-قاجار، صونا (۱۴۰۰)، زنان در ساخت اجتماعی-سیاسی ایران عصر پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷ ش.)، دو فصلنامه‌ی «جستارهای انقلاب اسلامی»،
(۶)۳

-کوثری، مسعود، امیرعلی، تفرشی (۱۳۹۶)، هویت زنانه‌ی در گفت‌وگوهای پهلوی دوم، مطالعه‌ی موردی مجله «زن روز» و سخنرانی‌های
محمدرضا شاه درباره‌ی زنان، فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۰(۱)

مصاحبه‌ها

-سازمان زنان ایران (۱۳۵۳)، کنگره‌ی بزرگداشت چهلمین سالروز آزادی اجتماعی زنان، تهران: سخنرانی افتتاحیه

-مصاحبه نگارنده با خانم دکتر فاطمه سادات علمدار (۱۴۰۳)، دکتری جامعه‌شناسی و پژوهشگر حوزه روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی
زنان، مورخ ۱۴۰۳/۰۷/۰۳

-مصاحبه‌ی نگارنده با خانم دکتر فاطمه موسوی ویایه (۱۴۰۳)، دکترای جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران و پژوهشگر جامعه‌شناسی
خانواده، جنسیت و تاریخ اجتماعی، مورخ ۱۴۰۳/۰۷/۰۹

-مصاحبه‌ی نگارنده با خانم دکتر منصوره اتحادیه (۱۴۰۳)، از نخستین زنان تحصیل‌کرده‌ی ایرانی، استاد پیشکسوت تاریخ و مدیر نشر تاریخ
ایران، مورخ ۱۴۰۳/۰۷/۰۸

-مصاحبه‌ی نگارنده با خانم دکتر مریم دژم‌خوی (۱۴۰۳)، استاد باستان‌شناسی دانشگاه بیرجند و از پژوهش‌گران حوزه‌ی باستان‌شناسی
تاریخی زنان، مورخ ۱۴۰۳/۰۶/۰۷

-مصاحبه‌ی نگارنده با خانم دکتر سمیه عباسی (۱۴۰۳)، دانش‌آموخته‌ی دکتری تاریخ ایران دانشگاه تربیت مدرس و از پژوهش‌گران تاریخ
نگاری زنان، مورخ ۱۴۰۳/۰۷/۰۷

-مصاحبه‌ی نگارنده با خانم دکتر الهام ملک‌زاده (۱۴۰۳)، عضو هیئت علمی پژوهشکده‌ی تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و از
پژوهش‌گران جامعه‌شناسی تاریخی زنان دوره‌ی پهلوی، ۱۴۰۳/۰۷/۱۶

ب. منابع انگلیسی:

- Afkhami, Mahnaz (2004), *The Women's Organization of Iran: Evolutionary Politics and Revolutionary Change*, in Beck, Lois, Nashat, Guity, *Women in Iran from 1800 to the Islamic Republic*, University Of Illinois Press
- Evan, William M. (1980), *Sociology of Law: A Social-Structural Perspective*, Free Pr
- Timasheff, N. S. (1939), *An Introduction to the Sociology of Law*, Harvard University Committee on Research in the Social Sciences
- Vago, Steven, Steven E., Barkan (2017), *Law and Society*, Routledge
- Livingstone, Stephen, John, Morison (1990), *Law, Society and Change*, Dartmouth Pub Co,
- Fallaci, Oriana (1977), *Interview With History*, Houghton Mifflin Harcourt
- Paidar, Parvin (1995), *Women and the political process in twentieth-century Iran*, Cambridge University Press
- Pakizegi, Behnaz (1978), *Legal and Social Positions of Iranian Women*, in Beck, Lois, Keddie, Nikki, *Women in the Muslim World*, Harvard University Press